

## کلمات مرکب ساخته شده با ستاک مضارع فعل در فارسی و سغدی\*

محمدحسن جلالیان چالشری\*\*

### چکیده

بررسی و دسته‌بندی واژگان مرکبی که در آنها جزء دوم، ستاک مضارع فعل است در دو زبان سغدی و فارسی و مقایسه این کلمات در دو زبان مذکور هدفی است که در این مقاله پیگیری شده است. پژوهش در مورد این ترکیبات، که یکی از پربسامدترین دسته‌های واژگان مرکب در زبان‌های هند و ایرانی‌اند، نمونه‌ای است برای نشان دادن وجوه اشتراک و افتراق واژگان مرکب در دو زبان سغدی و فارسی و گامی است هرچند کوچک، برای بررسی گسترده تطبیقی سایر مقولات دستوری در این دو زبان.

**واژه‌های کلیدی:** واژگان مرکب، سغدی، فارسی، ستاک مضارع، صفت فاعلی.

\* - تاریخ وصول: ۸۸/۱/۲۵ تأیید نهایی: ۸۸/۴/۴

\*\* - دانشجوی دوره دکتری رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران.

## مقدمه

بررسی تطبیقی مقوله‌های دستوری زبان‌های گوناگون، راهی است برای شناخت دقیق‌تر محدوده و مشخصات این مقوله‌ها در هریک از زبان‌های مورد بررسی، خاصه اگر زبان‌هایی که هر یک از این مقولات در آنها مورد مقایسه قرار می‌گیرند، همخانواده و هم‌ریشه باشند. در این مقاله به بررسی واژگان مرکبی که جزء دوم آنها ستاک مضارع فعل است در دو زبان سغدی و فارسی پرداخته شده است.

وام‌ستانی واژگانی شاعران پارسی‌گوی دوره سامانی و غزنوی از زبان سغدی خود مطلبی است که پیش از این، مورد بررسی عالمانه هنینگ (Henning, 1939) قرار گرفته است و امروزه بر فارسی‌دانان وامداری زبان فارسی به سغدی در مورد واژگان آغاز، ستیغ، غوک، چغز، جغد، زیور، سنگسار، چرخشت، نمونه، زندواف و بسیاری دیگر پوشیده نیست. از این که بگذریم زبان سغدی به عنوان مهم‌ترین عضو شاخه زبان‌های ایرانی میانه شرقی به واسطه فعالیت‌های تجاری و دینی گویشوران این زبان در گستره جغرافیایی وسیعی از آسیای میانه تا چین، از قرن دوم تا سیزدهم میلادی و نیز کثرت آثار بازمانده از این زبان، پس از فارسی میانه، سلف فارسی دری، مناسب‌ترین گزینه برای بررسی تطبیقی مقولات دستوری با فارسی دری است.

واژگان مرکب زبان فارسی اعم از دری و امروزی را پژوهندگان بارها مورد بررسی قرار داده و به شیوه‌های گوناگون دسته‌بندی کرده‌اند؛ فی‌المثل ناتل خانلری (۱۳۶۵، ج سوم، ۷۷-۵۳) به دسته‌بندی ترکیبات از دیدگاه اجزا و حاصل ترکیب پرداخته و سخنی در مورد ارتباط اجزا ترکیب نگفته است. شکی (Shaki, 1964) با آنکه اساس کار خود را هم بر اجزا ترکیب و ارتباط اجزا و هم بر حاصل اجزا ترکیب شونده نهاده، اغلب از این کار خوش برنیامده و فی‌المثل شاهنشین، احمدآباد، دلخواه و غرقاب را در یک دسته نهاده (p.76) و یا سرمازده و عجایب‌خیز را در دسته‌ای دیگر (p.77) و جهان‌دیده و پاردم‌ساییده را در دسته‌ای دیگر (p.78). ابوالقاسمی (۱۳۷۵، ۳۴۹-۳۴۵) نیز با ارائه دسته‌بندی‌های جامعی از ترکیبات تنها به اجزا ترکیبات و حاصل آنها نظر داشته و به روابط بین اجزا ترکیبات پرداخته است. علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۳) در مقاله‌ای با نام «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل» به بررسی ترکیبات فارسی امروزی که جزء دوم آنها ستاک مضارع یا ماضی فعل است پرداخته و این واژگان را بر اساس رابطه صرفی‌ای که اجزا آنها برقرار کرده‌اند، دسته‌بندی کرده است. کلباسی (۱۳۸۷) در بحث

ترکیبات کوشیده تا دسته‌بندی دقیقی از این واژگان بر اساس اجزای آنها و رابطه بین اجزا و حاصل ترکیب ارائه کند.

تنها بررسی انجام گرفته در مورد ترکیبات زبان سغدی اثر استاد فقید ایلیا گرشویچ است (Gershevitch, 1945) که تنها به بررسی مصوت‌ها و پسوندهای ترکیبات و دسته‌بندی مختصر ترکیبات پرداخته است. نگارنده این سطور در بررسی ترکیبات زبان سغدی به عنوان رساله دکتری خود، همواره ناگزیر از مقایسه این ترکیبات با ترکیبات زبان‌های دوره باستانی، میانه و جدید بود و این خود بهانه‌ای شد برای نگارش این مقاله در باب دسته‌ای از ترکیبات هم‌ساخت در زبان‌های سغدی و فارسی.

این دسته از ترکیبات چنان که اشاره شد ترکیبات با جزء دوّم ستاک مضارع می‌باشند که از رایج‌ترین ترکیبات در زبان‌های هند و ایرانی‌اند. پس از طبقه‌بندی ترکیبات، در هر مورد نمونه‌های فارسی ذکر می‌شوند و در مورد ترکیبات مهجور شاهدهی ذکر می‌شود. شواهد، جز مواردی که منبع آن ذکر شده، همگی از لغت‌نامه دهخدا استخراج شده‌اند و همگی مربوط به مدخل همان واژگانی هستند که در متن مقاله ارائه شده‌اند. در هر دسته پس از پرداختن به ترکیبات فارسی، ترکیبات سغدی هم‌ساخت با آنها با ذکر منبع و گاه شاهد ذکر می‌شوند.

### دسته‌بندی ترکیبات بر اساس اجزا و رابطه بین آنها و حاصل ترکیب اجزا

#### ۱. ترکیبات با معنای فاعلی. این ترکیبات یا اسم یا صفت فاعلی‌اند.

۱.۱. ترکیبات ساخته شده از افعال مرکب. در زبان فارسی به دلیل قلت افعال بسیط و پرهیز از استفاده از افعال جعلی ساخته شده از اسم یا صفت، بسیاری از معانی فعلی با افعال مرکب بیان می‌شوند. این افعال حاصل از یک اسم یا صفت یا قید و یک فعل می‌باشند. در اینجا تنها به افعال مرکبی پرداخته می‌شود که متمم فعلی آنها اسم است. صادقی (۱۳۸۳، ۶) در مورد صفت فاعلی ساخته شده بر افعال مرکب چنین نظر داده که در فارسی امروزی این صفات هیچگاه به صورت مرخّم یعنی با حذف پسوند -ande به کار نمی‌روند و دلیل آن را این دانسته که جزء اول این افعال مرکب، مفعول جزء دوّم نیست؛ از این رو نمی‌توان جستجوکننده و پدیدآورنده و گول‌زننده را به کننده جستجو، آورنده پدید و زننده گول برگرداند و این در حالی است که میوه‌فروش و جواهرساز قابل برگردان به فروشنده میوه و سازنده جواهراند. به نظر می‌رسد که فرض ایشان مبنی بر اینکه صفات فاعلی ساخته شده از این افعال مرکب همیشه به صورت تام به کار می‌رود

صائب نیست. زیرا در هر دو مرحلهٔ زبان فارسی (دری و امروزی) افعال مرکبی وجود دارند که با وجود اینکه جزء اول آنها متمم جزء دوم است نه مفعول آن، صفت فاعلی آنها به صورت مرخّم هم به کار رفته است، مانند پدیدآر از پدید آوردن در شعر اسدی طوسی:

یکی نور بنیاد تابندگی      پدیدآر بیداری و زندگی

فریادخوان «دادخواه و مظلوم؛ استغاثه کنان» در شعر نظامی:

تویی یاری رس فریاد هر کس      به فریاد من فریادخوان رس

از فریاد خواندن «دادخواهی کردن، کمک خواستن» در شعر سعدی:

تظلم بر آورد و فریاد خواند      که شفقت بر افتاد و رحمت نماند

نگاهداری «نگهدارنده، حافظ» از نگاه داشتن «حفاظت کردن» در شعر فرخی:

تا خوی او چنین بود او را به روز و شب      ایزد نگاهداری بود ز آفت زمن

گذشته از این باید توجه داشت که بسیاری از افعال مرکب از این دست که صفت فاعلی آنها در فارسی با پسوند -gar ساخته می‌شود در اصل حاصل از صورت باستانی -kara می‌باشند و این جزء دوم خود از ریشهٔ -kar «کردن، انجام دادن» است که در ترکیب پسوند -a بدان افزوده شده است و از لحاظ تاریخی تفاوت چندانی با -گن ندارد و در تمام ترکیبات با پسوند -gar جانشین این مادهٔ مضارع شده است. علاوه بر این صفات فاعلی حاصل از افعال مرکبی که جزء اول مفعول جزء دوم است نیز گاه به صورت مرخّم و گاه به صورت تام ظاهر شده‌اند و گاه در مواردی هر دو صورت استفاده شده‌اند. مثلاً روزی‌ده در شعر فردوسی:

خداوند نام و خداوند جای      خداوند روزی‌ده رهنمای

و روزی‌دهنده در تاریخ بلعمی:

و از ایشان روزی نخواهم و روزی دهندهٔ ایشان منم.

هر دو از فعل روزی دادن در شعر سعدی:

جمله را رزاق روزی می‌دهد      قسمت هر یک به پیشش می‌نهد

و اندازه‌گیر و اندازه‌گیرنده هر دو از فعل اندازه گرفتن و بسیاری دیگر.

از آنچه گذشت می‌توان به این نتیجه رسید که صفات فاعلی ساخته شده از افعال مرکب، چه در فعل مرجع جزء اول مفعول جزء فعلی باشد و چه نباشد، هم با پسوند -ande و هم بدون آن ساخته شده‌اند.

در زبان سغدی نیز صفات فاعلی ساخته شده از افعال مرکب به هر دو صورت تام، یعنی با پسوند  $\bar{e}n$  که کارکردی مشابه -ande در فارسی دارد، و مرخم ظاهر شده‌اند؛ مثال:  $\bar{y}amban\text{-}\bar{b}ar$  «رنج بردن» (Sims-Williams, 1985, 60R14) از  $\bar{y}amban\ \bar{b}ar$  «رنج بردن» (Sundermann, 1981, 28V22-23) نامازگزار، احترام» (Henning, 1948, p.307.54)  $nam\bar{a}\check{c}\text{-}\bar{b}ar\bar{y}\bar{a}$  «نمازگزار» و آن خود از فعل  $nam\bar{a}\check{c}\ \bar{b}ar$  «نمازگزاردن، احترام کردن» و  $xw\text{-}sm\text{-}\bar{b}ar\bar{e}n$  «تیمارخوار، غمخوار» (Sims-Williams, 1985, 60V10) از  $xw\text{-}sm\ \bar{b}ar$  «غم خوردن و تیمارداشتن»؛  $\bar{z}\bar{a}r\text{-}say\bar{o}/\bar{e}n$  «دلسوز، مهربان، (نشان‌دهنده مهربانی)» (Benveniste, 1940, 7.155) از  $\bar{z}\bar{a}r\ \text{say}$  «دلسوزی کردن، رحمت آوردن» (Benveniste, 1946, 20 a).

۱. ۲. ترکیباتی که جزء دوم، ستاک مضارع فعلی متعدی است و جزء اول آنها در حکم مفعول صریح جزء فعلی است. ترکیبات متعددی در فارسی از اسم یا صفت و ماده مضارع ساخته شده‌اند و حاصل آنها صفت فاعلی یا اسم است. این ترکیبات هیچگاه در فارسی با پسوند -ande ظاهر نشده‌اند و این خود می‌تواند وجه تمایزی بین این دسته از ترکیبات و ترکیبات ساخته شده از فعل مرکب باشد. جزء دوم این ترکیبات می‌تواند ستاک مضارع فعلی بسیط یا مرکب باشد؛ مثال: آب‌آهنگ یا آب‌آهنج «آدمی یا ستوری که آب از چاه برکشد»؛ آب‌پاش «آوندی که بدان بر زمین و گل و چمن آب پاشند»؛ آدم‌پیرا «مصور، نامی از نام‌های خداوند تعالی»؛ پیکرشکن «آنچه که پیکر را شکند» در شعر نظامی:

ز پولاد پیکان پیکرشکن      تن کوه لرزنده بر خویشتن

پیکرنگار «نقاش»؛ پیل‌افکن، جان‌افزا، چاقوتیزکن از فعل تیز کردن، مدادپاک‌کن از فعل پاک کردن.

از جمله ترکیباتی که جزء اول آنها صفت است می‌توان بدخواد و بداندیش و نیک‌اندیش و راستگو و دوربین را برشمرد.

در زبان سغدی نیز ترکیبات با این ساخت بسیارند. تنها تفاوت در اینجاست که به خلاف فارسی، این ترکیبات گاه با پسوند صفت فاعلی ساز  $\bar{e}n$  همراه شده‌اند.  $\bar{a}pt\text{-}xw\bar{a}r$

«گوشتخوار» (Benveniste, 1946, 313, 949), āxas-γarβ-ē «جدال شناس، جنگ شناس» (Livšič, 1962, 196), δāt-kan-ē «دزد، دیوارکن» (Mackenzie, 1970, 331), naxšīr-škar-ē «شکارچی، تعقیب کننده شکار» (Mackenzie, 1970, 225), naγn-pāč «نانوا، نان‌پز» (Henning, 1945, 486, 21), framān-patyōš-ē «فرمان‌شنو، مطیع؛ خادم» (Mackenzie, 1970, 25), pitarkān-xwār «میراث‌خوار» (Müller, 1912, 21.8), rēt-γōδ «برقع، (روی‌پوش)» (Livšič, 1962, □3.1), asp-γōδ «برگستوان، (اسب‌پوش)» (Henning, 1940, 25.27), martəxmē- patxwayēn «آدم‌کش، مردم‌کش» (Sims-Williams, 1985, 3R15), māyā-škarēn «کش‌تیران، برنده کشتی» (Sims-Williams, 1995 a, 3V14), širāktyā-karēn «نیکوکار، ثوابکار، (کننده نیکی)» (Henning, 1937, 74), žwān-θβarēn «زندگی‌بخش» (Schwartz, 1967, 118.20).

برای ترکیبات با جزء اول صفت در سغدی می‌توان  $\text{əβž-xōžē}$  «دشمن، (بدخواه)» (Benveniste, 1940, 8.114) و  $\text{šir-xōžē}$  «دوست، نیکخواه» (Mackenzie, 1976, Dhy 382) را نام برد.

۱.۳. در زبان فارسی و سغدی ترکیباتی با معنای فاعلی وجود دارند که در آنها جزء اول فاعل جزء فعلی است. این جزء در فارسی ضمیر تأکیدی خود و معادل آن در سغدی  $\text{xwty}$  می‌باشد. از ترکیبات از این دست در فارسی می‌توان خودرو ( $\text{xodrow}$ )، خودرو ( $\text{xodru}$ )، خودجوش و خودآموز را برشمرد. این ترکیبات قابل ردگیری در زبان‌های دیگر نیز می‌باشند؛ مثلاً در سنسکریت «sva-čara-» «آنچه خود حرکت می‌کند»، «sva-bhū-» «آنچه خود هست، قائم به ذات»، «sva-ruh-» «خودرو» (این واژه هم‌ریشه با خودرو می‌باشد)، «sva-stha-» «خود- ایستا، قائم به ذات» و بسیاری دیگر وجود دارد و می‌توان در انگلیسی ترکیبات  $\text{self-rising}$  «خود به خود بلند شونده، به خودی خود ترقی کننده»،  $\text{self-operating}$  «خودکار» را مثال آورد.

صادقی (۱۳۸۳، ۷-۸) در این بحث علاوه بر ترکیباتی که جزء اول ضمیر تأکیدی خود است، ترکیبات دیگری را نیز ذکر کرده که هیچ‌یک متعلق به این دسته نیستند. در اینجا برای روشن شدن مطلب به بررسی ترکیباتی که ایشان در این دسته ذکر کرده‌اند، می‌پردازیم.

دلپذیر: «آنچه که دل آن را می‌پذیرد، پذیرفته شده یا شونده توسط دل». گرچه در نگاه نخست، جزء اول فاعل جزء دوم به نظر می‌آید، اما کل ترکیب نه معنای فاعلی بلکه

معنای صفت مفعولی دارد و همچون انسان فهم «آنچه که توسط انسان فهمیده می‌شود»، خداپسند، خاطرپسند و دلپسند متعلق به دسته ترکیبات با معنای صفت مفعولی است که در آنها جزء اول کنشگر جزء دوم می‌باشد. ترکیبات دلخواه و دندانگیر «آنچه که می‌تواند توسط دندان گرفته شود» نیز از این دسته‌اند (رک. دسته ۳ در مقاله حاضر).

ترکیب دلگیر اگر معنای فاعلی داشته باشد، «گیرنده دل»، جزء اول مفعول جزء دوم است و اگر به معنای «جایی که در آنجا دل انسان می‌گیرد» آنگونه که صادقی آورده، مربوط به دسته‌ای است که کل ترکیب معنای مکانی دارد (دسته ۲ در مقاله پیش رو). ترکیب سرنشین نه به معنای «سر (= فرد) نشیننده» بلکه در اصل همانگونه که دهخدا آورده به معنای «شخصی که در سفر بالای استر و شتر نشیند» می‌باشد و سر متمم مکانی جزء فعلی است (رک. دسته ۱.۴ در مقاله حاضر). این بیت محسن تأثیر به خوبی بیانگر کارکرد مکانی جزء اول این ترکیب است:

در گلشنی که حسن تو محمل سوار شد      گل سرنشین قافله نوبهار شد

ترکیب دلسوز از موارد فوق اندکی پیچیده‌تر است. صادقی (همانجا) این ترکیب را به صورت «کسی که دلش برای کسی یا چیزی می‌سوزد» معنی کرده است. در فارسی اصطلاحی به صورت سوختن دل کسی بر/ برای شخص یا چیزی به معنی «اندوهناک شدن و ترحم آوردن کسی بر شخصی یا چیزی» به کار رفته است؛ چنانکه در شعر فردوسی:

خردمند را دل برو بر بسوخت      به کردار آتش دلش برفروخت

و شعر سعدی:

هر آنکس که جور بزرگان نبرد      نسوزد دلش بر ضعیفان خرد

و در فارسی امروز عمرو دلش بر/ برای زید سوخت به کار برده شده و می‌شود. همانگونه که پیداست سوختن در این اصطلاح فعل لازم است و در ابیات و جملاتی که این اصطلاح در آنها به کار رفته صاحب دل (خردمند در شعر فردوسی، ش در شعر سعدی و عمرو در مثال فارسی امروزی) بدون استثنا ذکر می‌شود. از این رو غیرممکن است که ترکیب دلسوز از این اصطلاح ساخته شده باشد. از سویی دیگر در فارسی فعل مرکب دل سوختن به معنی «دل سوزاندن، رنج بردن با خلوص نیت و صفای نیت برای کسی یا چیزی، دلسوزی کردن» به کار می‌رود؛ چنان که در شعر فردوسی:



بسی رنج بردی و دل سوختی      هنرهای شاهانم آموختی

و در فارسی امروزی: عمرو برای زید دل می‌سوزاند/ می‌سوزد استعمال شده و می‌شود. آشکار است که معنای دلسوز با معنای فعل مرکب منطبق است نه با اصطلاح فوق‌الذکر، چنانکه از ابیات

کجا نام او جندل راهبر      به هر کار دلسوز بر شاه بر

از فردوسی و

دلسوز چند بود همی خواهی      خیره بر این خسیس تن مسکین

از ناصر خسرو نیز چنین برمی‌آید. پس در این ترکیب جزء اول نه فاعل بلکه مفعول جزء دوم است (رک. دسته ۱.۱ در مقاله پیش رو).

در سغدی تنها ترکیبی که می‌توان آن را از این دسته دانست ترکیب *xut-arnē* «آسیاب، آنچه خود خرد می‌کند» (Livšic, 1962, B-4R7, 9, 13) می‌باشد. در کنار این ترکیب، ترکیب *arδ/θ-arnē* «آسیاب، خردکننده با آس» (Mackenzie, 1970, 161) به کار رفته که جزء اول آن *arδ/θ* «سنگ آسیا، آس» معادل خوارزمی *rθ* از ایرانی باستان *\*ar-θa-* از ریشه *ar-* «کوبیدن، آسیا کردن» است و جزء دوم آن ستاک مضارع *\*arn-* «خرد کردن، آسیا کردن» از ایرانی باستان *\*ar-na-* (Mackenzie, 1970, 47) می‌باشد. با مقایسه دو ترکیب *xut-arnē* و *arδ/θ-arnē* می‌توان نتیجه گرفت که *\*xut* و *arδ/θ* در برابر هم قرار داده شده‌اند و از آنجا که *xut* نمی‌تواند چیزی جز صورت ترکیبی *xuti/ xwatē/ e* «خود» باشد (نک. *xut-kāmē* و *xut-rēzē* «خودکامه»)، باید ترکیب *xut-arnē* را «آنچه خود خرد می‌کند، آنچه خود آسیا می‌کند» دانست.

۴.۱. ترکیباتی که در آنها جزء اول متمم مکانی یا قید مکان جزء فعلی است. در فارسی می‌توان ترکیبات شهرنشین، آبی، بیابانگرد، چادرنشین، جهانگرد، خاک‌نشین، تارک‌نشین، آب‌خُسب «ستوری که چون آب بیند در آن بخُسبد» و سرنشین و تخت‌نشین را برشمرد.

در سغدی تنها ترکیب *zāy-xēzē* «زمین خز، خزنده بر زمین، خزنده» (Henning, 1937, 512) از این دسته در متون ضبط شده است.

*par naxširt mǝryšt ǝpīk ǝatu zāy-xēzē parānēt ʔandāk šimāru*

[هنگامی که من] برای نخجیرها و مرغان و ددان آبی و حشرات خزنده بد اندیشیدم



۱. ۵. ترکیباتی که جزء اول قید زمان یا متمم زمانی جزء فعلی است. جزء اول می‌تواند اسم یا صفت باشد؛ همچون ترکیبات سحرخیز، صبح‌خیز، شب‌خیز، پگاه‌خیز، شب‌رو، شبگرد، دیرخیز، نوآموز و غیره.

در متون بازمانده سغدی تنها ترکیب *frāk-anxazē* «سحرخیز» (Mackenzie, 1970, 307) از این دسته ضبط شده است. جز اول این ترکیب *frāk* «صبح، صبح زود، سحر» معادل یغناپی *firōk* و جزء دوم ستاک مضارع *-anxaz* «بلند شدن، برخاستن» از ایرانی باستان *ham-xa(i)za-* (Gharib, 1965, 133) است. این ترکیب در متنی بودایی به کار رفته و در ترجمه چینی این متن در برابر این ترکیب واژه‌ای معادل «روباه» به کار رفته است و این می‌رساند که سغدی‌ان روباه را با صفت سحرخیز می‌نامیده‌اند. ترکیب مورد بحث در جمله زیر به کار رفته است:

*rəti xōnax martəxmē kē-ti parū nizβānē γandāk ət əpu frītāt βōt rəti awu parānē kāmt patxw□y rəti čōn frāk-anxazē āzōn āyatē βōt*

آن مردی که دارای احساسات بد و بی‌عشق است و خواهان کشتن موجودات کوچک است، از حیات روباه آمده است.

۱. ۶. ترکیباتی که جزء اول آنها صفتی است که به عنوان قید کیفیت برای جزء دوم به کار رفته است.

در فارسی می‌توان بلندگو، زودرنج، تندنویس، تندرو، کندرو، نیم‌خیز، آرام‌پز، دیرجوش و نرم‌گو را برشمرد.

در سغدی ترکیبات *ēwtāč-xwārē* و *δamd-wāβ* از این دسته در متون ضبط شده‌اند. در ترکیب *ēwtāč-xwārē* «تنهاخور، آنکه به تنهایی می‌خورد» (Mackenzie, 1970, 125) جزء اول *ēwtāč* «تنها» معادل فارسی میانه *ēwtāg* و فارسی دری یکتا و جزء دوم صورت ترکیبی ستاک مضارع *-xwar* «خوردن» می‌باشد. ترکیب *δamd-wāβ* معادل ترکیب پارسی *damd-wāy* است. هنینگ (Henning, 1940, 49) واژه دند فارسی را دخیل از پارسی دانسته است:

ز همسایگانان تنی چند را      بخواند آنگهی زرگر دند را  
(بوشکور بلخی، به نقل از لغت فرس، ۷۳)

این واژه که صفت است در کنار جزء دوم *-wāβ* «گفتن» نقش قیدی ایفا کرده و کل ترکیب به معنی «آنکه ابلهانه یا غرولندکنان سخن می‌گوید» می‌باشد (Henning, ibid).

۱. ۷. ترکیباتی که جزء اول آنها قید کمیت جزء دوم است. در فارسی می‌توان پرخور، کم‌فروش، اندک‌بین، اندک‌خوار، پرخواه و پردان (بسیاردان) و پرگوی را برشمرد. در متون سغدی ترکیبات *γarfi-xwārē* «بسیارخور» (Mackenzie, 1970, 290)، *kaβn-xwārē* «کم‌خور» (Mackenzie, 1976, Intox.19)، *kaβn-patzānē* «کم‌دان، کم‌شناس» (Sundermann, 1981, 482) از این دسته ضبط شده‌اند.

۱. ۸. ترکیباتی که در آنها جزء اول ابزار انجام عملی است که با جزء دوم انجام می‌گیرد. در فارسی:

دست‌آزمای «آزماینده با دست» در شعر نظامی:

به شمشیر گشتند دست‌آزمای در آن هم نشد قالبی زخم‌سای

خنجراوژن «کشنده با خنجر» در شعر منوچهری:

به درگاه سپهسالار مشرق سوار نیزه‌باز خنجراوژن

دندانگیر «آنکه به دندان می‌گیرد، اسب و سگ بدخو که به دندان بگزد»؛ قلاب‌دوزی، اسم از قلاب‌دوز «آنکه با قلاب می‌دوزد» و غیره.

سغدی: *arδ/θ-arnē* «خردکننده با آس، آسیاب»، *taše-patkrandē* «برنده با تبر، قطع‌کننده با تیشه» (Mackenzie, 1970, 260f). در مورد *arδ/θ-arnē* در بند ۱. ۳ سخن رفت. در ترکیب *taše-patkrandē* جزء اول، *taš* «تیشه، تبر» معادل یغناپی *teša*، تاجیکی *tēša* و فارسی دری تش و تیشه (Mackenzie, 1970, 72) و جزء دوم ستاک مضارع *patkrand-* «پاره‌کردن، بریدن» می‌باشد. جمله‌ی حاوی این ترکیب چنین است:

*xō kē-ti wēšānu martəxmēt xīrēt əškarand rəti čānu mirand awē taše-patkrande tamyā anpatand*

آنان که مردم را تحمیق می‌کنند، چون بمیرند در دوزخ برنده با تبر می‌افتند.

از این دسته از ترکیبات در زبان اوستایی می‌توان *māθrō.baēšaza-* «درمان‌کننده با کلام مقدس»، *ašō.baēšaza-* «درمان‌کننده با اشه» و *karətō.baēšaza-* «درمان‌کننده با کارد، جراح» را برشمرد (Duchesne-Guillemin, 1936, 54).

۱. ۹. دسته‌ای دیگر از ترکیبات در زبان فارسی وجود دارند که جزء اول متمم حرف اضافه‌ای یا مفعول غیرصریح جزء دوم است، همچون مردم‌آمیز «آمیزنده با مردم»، پاجوش «جوشنده (= سبز شونده) از پای (درخت)» و غیره که در سغدی معادل ندارند.

ترکیباتی از این دست را می‌توان در زبان اوستایی و سنسکریت نیز یافت. اوستایی: *azō.būg-* «رهاننده از سختی»، *aša-sar-* «متحدشونده با اشه»؛ سنسکریت *deva-yaj-* «قربانی کننده برای خدایان» (Duchesne-Guilmin, 1936, 55).

۲. ترکیباتی که در دسته پیشین برشمرده شد همگی اسم یا صفت فاعلی‌اند، اما دسته‌ای دیگر از ترکیبات هستند که معنای مکانی دارند. در این ترکیبات جزء اول اسم یا صفت جانشین اسم است و ستاک فعلی هم می‌تواند لازم باشد هم متعدی. ۱. ۲. ستاک مضارع لازم به عنوان جزء دوم: موج‌خیز، نفت‌خیز، حاصلخیز، پیاده‌رو، مالرو، سواره‌رو، شاهنشین، فقیرنشین، پاگرد، بانگرس (مسافتی که فریاد به آنجا می‌رسد)، پای‌لغز (زمینی که پا در آنجا می‌لغزد)، تیررس (مسافتی که تیر به آنجا می‌رسد)، دسترس و غیره. در تمامی این ترکیبات جزء اول فاعل جزء دوم است. در زبان سغدی نیز ترکیباتی وجود دارد که احتمالاً متعلق به این دسته‌اند. *xwar-taxēz* «مغرب، جای افول خورشید» (Sundermann, 1981, 387; Sims-Williams, 1985, 54V26)؛ در این ترکیب جزء اول، *xwar* «خورشید» و جزء دوم، *taxēz-* «پایین رفتن، افول کردن» ستاک مضارع است.

Sims-Williams, 1985, 54V 25-27: *pāt wānčānu wið□mpā kē fraḍēpt čan xwarsanē at wēntē kō xwar-taxēz-ī pan parimēd fraṅnā βōtkā martaxmē zātē ēsāmandē*

زیرا همانگونه که آذرخش از خاور می‌درخشد و تا باختر دیده می‌شود، همانگونه خواهد بود ظهور پسر انسان (= مسیح).

ترکیب دوم به صورت *xwarsan* (Sims-Williams, 1985, 54V25,26) و *xwērsan* (Sims-Williams, 1995b, 5V9) و *xwērsan-ē* (Müller-Lentz, 1934, 4.6) در معنای «مشرق، خاور، خراسان، محل برآمدن خورشید» (Benveniste, 1940, 3.144) به کار رفته است. جزء اول این ترکیب همان است که در *xwar-taxēz* بود و جزء دوم ستاک مضارع «برآمدن و بالا آمدن» است.

Sims-Williams, 1985, 54V 24-25: *wāstand patyāambarēt kat kō xwarsan sā namāč βarēnd*

پیامبران مقرر کردند که به سوی شرق نماز برند

Müller-Lentz, 1934, 4.5-6: *γ□ rēt kō xwarsan-ē sār kəθārt*

رو به جانب مشرق کرد.

۲. ۲. ستاک مضارع متعدی به عنوان جزء دوم: جامه‌کن (جایی که جامه را می‌کنند)، رختکن، چشم‌انداز (جایی که چشم می‌اندازند)، بارانداز (جایی که بار را می‌اندازند، محل

تخلیۀ بار)، بارافکن (همان)، باربند (محل بستن بار)، آبخور (محل خوردن آب)، پایاب (جایی که پا زمین را می‌یابد)، دلگیر (جایی که دل می‌گیرد) و غیره. در متون سغدی چنین ترکیباتی وجود ندارد.

**۳. ترکیباتی که معنای صفت مفعولی دارند.** در این ترکیبات جزء دوم ستاک مضارع فعل متعدی و جزء اول اسم یا صفت است. این ترکیبات برخلاف سغدی که در آن هیچ اثری از آنها دیده نمی‌شود، در فارسی بسیار پربسامداند. این ترکیبات بر اساس ارتباط جزء اول با جزء دوم قابل تقسیم به دسته‌های گوناگون‌اند. اما به علت عدم وجود چنین ترکیباتی در سغدی از دسته‌بندی و بررسی ترکیبات زبان فارسی پرهیز و تنها به ذکر برخی مثالها اکتفا می‌شود: خدایسند (پسندیده شده یا شونده توسط خدا)، دلپذیر، خاطرپذیر، خاطرپسند، دندانگیر (آنچه قابل گرفته شدن با دندان است)، دلخواه، دست‌دوز، محبت‌آمیز، پانداز (آنچه در پا انداخته شود)، آسان‌گوار، پاک‌نویس، دیریاب، تخته‌بند (محبوس، بسته شده با تخته)، تخته‌پوش (پوشیده شده با تخته، تابوت)، عرق‌گزن/سوز، انگشت‌نما (نموده شده به انگشت، رسوا)، انگشت‌شمار (شمرده شده یا قابل شمارش با انگشت) و بسیاری دیگر.

**۴. ترکیباتی که معنای اسم مصدری دارند.** در سغدی و فارسی، گاه ترکیبات با جزء دوم ماده مضارع معنی اسم مصدری دارند. در فارسی می‌توان این ترکیبات را بر اساس رابطه اجزا آنها با یکدیگر، به دسته‌های زیر تقسیم کرد:

۴.۱. جزء اول مفعول صریح جزء دوم است مانند چشم‌بوس (بوسیدن چشم)، خاکبوس، پای‌بوس، سرکوب، دستکوب (کوبیدن دست، دست‌زدن) در شعر خاقانی:

گر باد خیزد ای عجب از دست کوفتن از دستکوب خصم مرا باد سرد خاست

۴.۲. جزء اول متمم حرف اضافه‌ای جزء دوم است، مانند دست‌چین (چیدن با دست)، خاکمال (مالیدن به خاک) و غیره

۴.۳. جزء اول قید مکان جزء دوم است: عقب‌گرد (گشتن به عقب)، پیگرد (گشتن در پی)

۴.۴. جزء اول قید زمان جزء دوم است: پیش‌فروش (فروش پیش از موعد)، پیش‌خر (خریدن پیش از موعد)، پیش‌چین (چیدن پیش از موعد)

ترکیبات سغدی متعلق به این گروه همگی مربوط به دسته اول‌اند، یعنی در آنها جزء اول مفعول صریح جزء دوم است: θbār-xōž «درخواست صدقه/هدیه، گدایی»

(Müller, 1912, 42.4) شامل  $\theta/\delta\beta\bar{a}r$  «هدیه، صدقه، عطا» و ستاک مضارع  $x\bar{o}\check{z}$ - «خواستن، طلب کردن» در جمله:

kat marāz šawām nē kəta wanām-kā zu ət par 4  $\theta\beta\bar{a}r$ - $x\bar{o}\check{z}$  šfarsām-kā zu

من به مزدوری رفتن نخواهم توانست و از گدایی شرم خواهم داشت

«عفو گناه، آمرزش گناه» (Henning, 1937, f6) شامل  $\gamma w\bar{a}n$  «گناه،

تقصیر» و ستاک مضارع  $w\bar{a}\check{c}$ - «رها کردن، ترک کردن» در جمله:

ərti nūkar xā  $\gamma w\bar{a}n$ - $w\bar{a}\check{c}$ -ē par dēn ēw pāt xači

عفو گناه در دین تنها یک بار است

$y\bar{o}k$ - $\delta/\theta\beta\bar{a}r\bar{e}$  «آموزش‌دهی، تعلیم دادن» (Mackenzie, 1976, Vim 89) شامل  $y\bar{o}k$

«آموزش، آموزه، تعلیم، مکتب، ایده» از ایرانی باستان  $*yauka$  و ماده مضارع  $\delta/\theta\beta\bar{a}r$ -

«دادن، عطا کردن» از ایرانی باستان  $*fra$ - $bara$ . در جمله:

čānu-ti šē xō aβd wikare ratni βōt tuti šē xō  $y\bar{o}k$ - $\delta\beta\bar{a}r\bar{e}$  anxartē warāk

آنگونه که او را هفت گونه گوهر است و آموزش‌دهی او سودی است شکوفا.

## نتیجه

با مرور بر آنچه گذشت می‌توان به بیشینگی دسته‌های ترکیبات فارسی نسبت به سغدی پی‌برد. عدم وجود دسته‌های ۱.۹ و ۲.۲ و ۳ و ۲.۴ و ۳.۴ و ۴.۴ و کاربرد پرسیامد ترکیبات برخی از این دسته‌ها در زبان فارسی می‌تواند حاصل وجود این دسته‌ها در فارسی میانه و یا نوآوری‌های زبان فارسی با استفاده از بسط قیاسی ترکیبات موجود در این زبان باشد و این موضوع نیازمند بررسی تطبیقی ترکیبات زبان فارسی میانه و فارسی دری است. این عدم وجود برخی از دسته‌های ترکیبات در زبان سغدی و وجود آنها در زبان فارسی می‌تواند حاصل کنار گذاشتن استفاده از این ترکیبات از سیستم واژگان مرکب زبان سغدی باشد. زیرا برای نمونه دسته ترکیبات ۱.۹ همانگونه که اشاره شد در زبان‌های باستانی سابقه دارند و یا از دسته ترکیبات ۳ که در آنها ترکیب معنای صفت مفعولی دارد می‌توان در اوستا شواهدی همچون -zaranyō.paēsa «زرنگار، نگاشته شده به زر» و -arəzatō.piθ «نقره‌نگار، نگاشته شده با نقره» یافت. اما همانگونه که در ذیل همین بند آمد این ترکیبات در سغدی نمونه‌ای ندارند. ناگفته پیداست که این نتایج بر این فرض مبتنی است که از تمامی دسته‌های واژگان مرکب موجود در زبان سغدی نمونه‌ای در متون بازمانده از این زبان ضبط شده باشد.

## منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵)، *دستور تاریخی زبان فارسی*، انتشارات سمت، تهران.
- اسدی طوسی، ابو منصور احمد بن علی. (۱۳۶۵)، *لغت فرس*، به تصحیح و تحشیه فتح ا... مجتبیایی و علی اشرف صادقی، انتشارات خوارزمی، تهران.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۱-۱۳۷۹)، *لغت نامه فارسی*، مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۸۳)، «*کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل*»، دستور، ویژه نامه فرهنگستان، جلد اول، شماره اول، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- قریب، بدرالزمان. (۱۳۷۴)، *فرهنگ سغدی (سغدی-فارسی-انگلیسی)*، نشر فرهنگان، تهران.
- کلباسی، ایران. (۱۳۸۷)، *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- لازار، ژیلبر. (۱۳۸۴)، *دستور زبان فارسی معاصر*، ترجمه مهستی بحرینی، انتشارات هرمس، تهران.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۵)، *تاریخ زبان فارسی*، ۳ جلد، انتشارات نشر نو، تهران.
- Benveniste, E., (1940), *Textes Sogdiens*, Paris.
- \_\_\_\_\_, (1946), *Vessantara Jātaka*, Paris.
- Duchesne-Guilleman, J., (1936), *Les Composés de l'Avesta*, Paris.
- Gershevitch, I., "Sogdian Compounds", *Transaction of the Philological Society*, 1945, pp.137-149.
- \_\_\_\_\_, (1954), *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford.
- Gharib, B., (1965), *Analysis of the Verbal System in the Sogdian Language*, Unpublished Ph.D. thesis, Michigan.
- Henning, W.B., (1937), *Ein Manichäisches Bet-und Beichtbuch*, Berlin
- \_\_\_\_\_, "Sogdian Loan-Words in New Persian", *BSOS*, 1939, pp. 93-106.
- \_\_\_\_\_, (1940), *Sogdica*, London.
- \_\_\_\_\_, "Sogdian Tales", *BSOAS*, 1945, pp.465-487.



- \_\_\_\_\_, "A Sogdian Fragment of the Manichean Cosmogony", BSOAS, 1948, pp. 306-318.
- Livšic, V.A., (1962), *Juridičeski dokumenty i pis'ma (Sogdijskie dokumenty S gory Mug II)*, Moskow.
- Mackenzie, D.N., (1970), *The Sūtra of the causes and Effects of Actions in Sogdian*, Oxford.
- \_\_\_\_\_, (1976), *The Buddhist Sogdian Texts of the British Library (AI 10)*, Téhéran-Liége.
- Monier- Williams, M., (1976), *A Sanskrit- English Dictionary*, 8<sup>th</sup> Edition, Oxford.
- Müller, F.W.K., (1912), *Sogdische Texte I*, APAW<sub>2</sub>, Berlin.
- \_\_\_\_\_ & Lentz, W., (1934), *Sogdische Texte II*, Berlin.
- Schwartz, M., (1967), *Studies in the Texts of Sogdian Christians*, Unpublished Ph.D. thesis, Berkeley.
- Shaki, M. (1964), *A Study on Nominal Compounds in Neo-Persian*, Praha Sims- Williams, N., (1985), *The Christian Sogdian Manuscript C<sub>2</sub> (BTT<sub>2</sub>)*, Berlin.
- \_\_\_\_\_. "Christian Sogdian Texts from the Nachlass of Olaf Hansen I: Fragments of the Life of Serapion", BSOAS, 1995 a, pp.50-58.
- \_\_\_\_\_. "Christian Sogdian Texts from the Nachlass of Olaf Hansen II: Fragments of Polemic and Prognostics", BSOAS, 1995 b, pp. 288-302.
- Sundermann, W. (1981), *Mitteliranische Manichäische Texte Kirchengeschichtlichen Inhalts*, Berlin.
- \_\_\_\_\_. "Nachlass zu F.W.K Müller's Sogdischen Texten I", AoF viii, 1981, pp. 169-225.